



<http://www.arianafghanistan.com>



برلین - ۲۷ مارچ ۲۰۱۸

خلیل الله معروفی

یادداشت:

طنزیه ای منظوم را از صفحه ۳۰ اگست ۲۰۱۶ پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، خدمت خوانندگان گرامی "آریانا افغانستان آنلاین" تقدیم میکنم:

لیک بُودِ حاجی و با اعتبار

مزاکی با "ناظم صاحب"

زمانی چار شاعر ماهر افغان با پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" همکار دائمی و همیشگی بودند، که عبارت بودند از:

- جناب "فخرالشعراء"، "استاد محمد نسیم اسیر" - "ملک الشعراء افغانان مهجور از وطن" و صاحب دیوان "فریاد اسیر"

- جناب "الحاج خلیل الله ناظم باختری" - صاحب دیوان "تکیه گاه سخن"

- جناب "نعمت الله مختارزاده" - قصیده سرای مشهور وطن، که از مدتی بدین طرف از خانه خود قار (قهر) کرده و دیگر با پورتال همکاری نمی‌کند.

- جناب "عبداللطیف صدیقی لندری" - صاحب "چهار مجموعه لطیف لندری"

اولین شاعر پورتال مگر "نعمت جان مختارزاده" بود، که از عنفوان ایجاد پورتال با ما شانه داد و راه تشریف آوری استاد "اسیر" و ناظم صاحب "باختری" را به پورتال باز کرد. با آمدن "لطیف جان

۱- "حاج" و مؤنث آن "حاجه"، که اصلاً "حاجج" و "حاججه" (اسمای فاعل از "حج") بوده و نظر به قواعد صرفی دو جیم بهم متحرک و ساکن آنها، به یک "جیم مشدد" مدغم شده است، در ذات خود حیثیت "صفت" را دارند. در زبان دری مگر "حاج" را با یای نسبی چسبانده و به شکل "حاجی" درآورده اند. پس "حاجی" یکی از مواردی ست قلیل در زبان دری، که صفت عربی "یای وصفی دری" گرفته و مکرراً صفت ساخته شده است. ازین قبیل مثالهای دیگر هم داریم، چون "قدیمی و دائمی و اولی و آخری و موقتی و ..." که با پذیرفتن "ی" از "قدیم و دائم و اول و آخر و موقت" ساخته شده و هیئت مکرر "صفت" را به خود گرفته اند؛ چون اعضای گروپ آخر در ذات عربی خود به حیث "صفت" استعمال میگردند. در زبان دری ولی هزاران هزار کلمه وصفی عربی را رأساً و بدون چسپاندن "یای نسبت و وصفی" استعمال میکنیم؛ از قبیل:

"باطل و عامل و کامل و ناقص و ثابت و متبیت و منفی و مصغر و مسط و مستزاد و مخمس و طویل و کریم و نسیم و قسیم و فهیم و ذلیل و خلیل و ناظم و لطیف و مختار و ممتاز و مُنقاد و منزوی و مستطیل و مربع و مقتم و مؤنث و مذکر و مخ و مصمم و مختصر و معتبر و متردد و منفعل و مشکل و مستقل و بیضوی و مستوی و مائل و مُماس و ضریب و رازق و رزاق و ..."

۱- "مزا" تلفظ عامیانه مردم ما از کلمه عربی "مزاح" است؛ و "مزاک" اسم تصغیر آن. این کلمه در بین عامه مردم ما رائج است؛ یعنی پذیرفته عام. مگر کلمات "مزا" و "مزاح" اینک در زبان دری دو مدلول نسبتاً متفاوت را گرفته اند، که نباید یکی را با دیگری معاوضه کرد. اصطلاح "شوخی" فارسی ایران برای ما اصلاً نباید مطرح باشد، چون "شوخی" در زبان خود ما مفهوم کاملاً متفاوتی دارد. درین مورد ضمن یکی از مقالاتم به اشباع سخن گفته ام.

لندری"، نصاب "چهار" پوره شد، که این چارتن را "چارپار باصفای پورتال" نام نهادم. از بخت بد، که "لطیف جان لندری" پنج سال پیش با جهان وداع کرد و علاقه‌مندان و دوستان شعر دری را داغدار ساخت.

بعد از آن شاعر شیرین سخن دیگری حضور یافت، که بزرگوار "تیمورشاه تیموری صاحب"، صاحب مجموعه‌های "کابل این پیکر خونین" و "تراوشی کوتاه از عمری دراز" بودند. این بزرگوار عالی‌مقام، با وجود عمر دراز ۹۳ سال، عمر همکاری شان با پورتال بس کوتاه و فقط سه سال بود. ایشان امسال به تاریخ ۳۱ مارچ و در ابتدای بهار، به رستهٔ خاموشان گرائیدند و جزء ایشان گردیدند.

درین نوشتهٔ مزاق‌آمیز، سخن بر سر ناظم صاحب "باختری" ست. ایشان در همبورگ تشریف دارند و چند بار دیدارشان میسر گشته است؛ علاوه برین، که تماس مداوم تلفونی داریم. ازین خاطر گفته می‌توانم، که ایشان را از نزدیک می‌شناسم و رابطهٔ ما در حدیست، که یگان تُوک و مزاق هم می‌کنیم.

یکی از مزاقهای شهودی و حضوری ما، "بیر خوردن در ماه روزه" و مشاعره درین باره بود، که در همان وقت در صفحات پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" انعکاس یافت. و یکی از مزاقهای دیگر من با ایشان، که حکم "خیر جاری" را به خود گرفته، پرسیدن عمر ناظم صاحب است. همیشه وقتی باهم در تماس می‌آئیم، از سن مبارک شان سؤال کرده ام، که هر کرت و در هر دفعه با مهارتی عجیب و غریب تیر خود را آورده اند. البته قبل از من دوست بسیار عزیزم، نعمت جان "مختارزاده"، نیز ناظم صاحب را درین زمینه به اصطلاح "سؤال پیچ" کرده اند و اما ناظم صاحب نازنین با استعداد سرشاری، که دارند، خود را موفقانه از مخصه بیرون کشیده اند.

ازین سبب است، که عمر عزیز این عزیز را هیچ‌کس از دوستان نمیداند، فقط اقرار دارند، که عمر شان از شست بالا رفته، که این هم یک غنیمت است. در مذاکرهٔ اخیر تلفونی، که باز هم از ایشان درین باره سؤال کردم، فرمودند، که سؤال خود را در هیئت منظوم و به شکل شعر بیارم، که گفتم: "به چشم". و همان روز چیزیکی به نام شعر در یکی از قالبهای بسیار مروّج عروضی سرودم. مگر چنان، که عادت خراب و "خانه خراب" من است، سروده ماند و رفت پشت کلاهش. درین یکی دو روز، که باز به فکر موضوع افتادم، اول از همه همان خاکه و خامکوک را سر دست گرفته و ابیاتی بر آن افزودم. نتیجه اینک خدمت "ناظم صاحب" عزیز و خوانندگان گرامی تقدیم می‌گردد. امید است، که جناب ایشان به وعدهٔ خود وفاء نموده و سؤال منظوم را در هر کسوتی، که دل خودشان بخواهد، بدهند؛ منظوم یا منثور، ولی ضرور در ضرور!!!

یک نکته را باید عرض کنم، که این فرمایش ناظم صاحب چون بارقه و سائقه ای گشت، تا طبعم را بعد از ماهها وقفه و خموشی، باز به سخن بیاورم. درین ضمن به قلم اجازه داده ام، که طور دلخواهش گوید و سراپد، و اگر تعامل عمومی شعراء را مُراعات هم نکرده است، دلکش، که زنان محتشم قدیم کابل مُدام گفته اند:

«مُلکش و دِلش!!!»

البته مردا زنان معمر و سالمند کابل قدیم، ازین ضرب المثل "خداوند" است.

"قلم" نیز مالک مُلک سخن است، و هر قسمی، که خود اراده کند، همان به میدان آرد؛ صاحب قلم فقط حکم "سیل بین" را دارد.

۲ - "سیل بین": این ترکیب زیبای کابلی، مرکب است از "سیل" و "بین". "سیل" حالت گفتاری کلمهٔ عربی "سیر" است، که معنای "حرکت" و "گردش" و "رفتن" را میدهد. چون ضمن رفتن و حرکت کردن، تمام اشیای ماحول و مجاور از نظر می‌گذرد، کلمهٔ "سیل" در اصطلاح کابلی معنای ضمنی خود را گرفته و به جای اصل خود نشسته است. پس مراد از "سیل" همانا "دیدن" و "تماشا" ست؛ و "بین" ریشهٔ "مضارع یا امر" کلمهٔ دری "دیدن". می‌بینیم، که عوام ظریف و نکته‌سنج کابلی از دو کلمهٔ "دیدن" و "سیل" (سیر) یک معنای مستقل و زیبا را ساخته و وسیعاً به کار می‌برد. باید گفت، که "سیل بین" دقیقاً معنای "تماشاچی" و "بیننده" را نمیدهد، بلکه به "تماشاچی بی‌غرض" و "بینندهٔ بیطرف" اطلاق میشود، و ضرب المثل مشهور "سیل بین عقل چل وزیره داره" صادقترین مثل همین ترکیب است.

معمای سین شاعر

قصه کنم، از قصص روزگار خوب توجه بکن! و گوش دار
قصه یاری بنمایم، عزیز مثل ویش کم بود، اندر شمار
بود ز اول، چو مددگار مان فرد سوم شد به صف "چار یار"
نام گرامیش، چو نام من است لیک بود حاجی و صاحب زُناز
نام دگر را، که "خلیلی" گزید "ناظم" ما گشت از ان، روی کار
"باختری" کُنیت نیکوش، گشت صاحب دیوان شده و نامدار

نام ورا کرده "خلیلی" گزین
بر وی و بر نام گزین، آفرین

شاعر ما شهره به اوصاف نیک کی بتوان کرد، همه را قطار
لیک، یکی دو صفتش را کنم تا که بماند ز منش، یادگار
آدم آرام و حلالیم و صبور راستک و صادق و بس پاسدار
شعر سراید نکو و دلپذیر از صفت و عشق وطن در شعار
معنی و لفظش همه، نیکو بود درخور هریک دلک بیقرار
عاشق و شیدای وطن گشته است آن وطن پرمحن و خاکسار

گفته نتانم^۴ همه اوصاف او

قلب خوش و آن دلک صاف او

وصف و صفت از قلم آمد برون باش! کشم اسپ سخن از مِهار
آی! که وصف دگرش را کنیم تا نشود یکسره، مدح تیار
یک صفت بارز او این بود: جانک شیرین بودش در کنار
جان همه در همه عالم، خوش است "ناظم" ما، نیست از ان بر کنار
جان وی آمد، مگر از دیگران یک دو سه تا پخته برک^۵ آشکار
گر نه ترا درخور باور بود پُرس ز عمرش، که نماید فرار

^۴ - "زُناز" که کلمه عربی و مأخوذ از یونانی ست، اصلاً به تشدید نون است، مگر در مصراع بالا باید به تخفیف اداء گردد و ترکیب "صاحب زناز" بدون کسره اضافه است؛ یعنی به سکون بای "صاحب" است.

^۵ - به قرار اظهار و نوشته خود شاعر، تخلص "ناظم"، انتخابی اوستاد کابلزاد زمانه، "خلیلی افغان" برای شاعر بوده است.

^۶ - "تانستن" مخفف "توانستن" است، که از قدیم در زبان دری مروج بوده است. گرچه این مصدر را در قدیم در لفظ ادبی و مکتوب فراوان استعمال میکرده اند، چنان، که اشعار با عظمت غنصری و فرخی و منوچهری و غیرهم شاهد من اند، امروز مگر "تانستن" از لفظ قلم افتاده است، و تنها در زبان شفاهی افغانستان و ایران - در ایران البته با تلفظ "تونستن" - عاماً و در طیف کلی خود به کار میرود. من اما خلاف تعامل غلط و بی مروتِ امروزی، این کلمه زیبا و روان و پاکیزه را در بالا به کار بستم، ولو به دماغ بعضی کلانکاران خوش نخورد!!!

^۷ - "پخته بر" یکی از واحدهای قدیمی وزن در کابل و مُعادل رُبع یک "خُرد" و شانزدهم "پاو" است، که در بالا به شکل مصغر آمده.

سِنِّ وَا هِيَجَّ نَدَانَسْت، كَس

شَسْتِ^۸ بُود، يَا كِه كَمِي پِيَش و پَس

گر نشود باورت، ای محترم!	"دا گز و میدان"، قدمی پیش آر
پُرس ز عمرش به چَل و با فریب	با همه نیرنگ، که سازی به کار
پشتِ ورق خواند و طَفَره رَوَد	هرچه بخارِیش و بخاری، بخار
سِنِّ گَرَامِیَش، مَعَمَّا شَدِه	پیش من و پیشِ جِمِّ ^۹ دوستدار
در همهٔ مدت این هشت سال	بوده مرا عمر، ز شاعر سؤال
حدس نمی خواهم، و خواهم یقین	تا، که بدانم سِنِ این نازنین
شعر من از نظم و اگر مثنوی ست	آمده را نیست رد و ^{۱۰} مُستوی ست
خامه چنین گفت و اگر سَم نَگفت	بخش قلم را، که قلم کم نَگفت
لیک بود مدّ نظَر، مسألَه	مسألَه حَلّ یکی مَشغلَه

خَواهِش مَن از هَمهٔ دُوستان

هَسْت و بُود حَلّ هَمین دَاستان

^۸ - عدد "شست" را جهت فرق شدن از "انگشت شست"، معمولاً به "صاد" و در هیئت "شصت" نویسند، من مگر به دلایلی، که دارم این کار را نکنم!!!

^۹ - "جم" (به فتح اول و بر وزن "کم" و "غم") کلمهٔ عربی و در معنای "گروه" و "دسته" است؛ چنان، که "جم غفیر" گویند. بعض کسان در عوض "جمع" استعمال کنند، که قرین صواب نیست.

^{۱۰} - "مُستوی" اسم فاعل کلمهٔ "استواء" (به کسر اول و سوم، از باب "افتعال") است. در وطن ما کلمهٔ "استواء" را بدون همزه و به ضم اول و سوم و در هیئت "أستوا" تلفظ میکنند، چنان، که در ترکیب مشهور "خط أستوا" دیده میشود، که غلط است. چنان، که گفته شد، "استواء" مصدر عربی و در معنای "در عین سویه قرار گرفتن" و "برابر بودن" است. پس "مستوی" در معنای "در یک استقامت"، "یکبرابر" و "قرار گیرنده در عین سویه و قامت و استقامت" است.